

# در باب رشدزدایی

کامران نیری



## رشدزدایی چیست؟\*

رشدزدایی<sup>۱</sup> لفظ مبهمی است که جریان‌های مختلفی از آن استفاده می‌کنند؛ جریان‌هایی که از دهه‌ی ۱۹۶۰، زمانی که جنبش محیط‌زیست‌گرای معاصر به راه افتاد، ظهور کرده‌اند یا به‌این ترتیب مورد بازنگری قرار گرفته‌اند. اکثر این جنبش‌ها به‌عنوان سبزه‌ها شناخته می‌شوند، گرچه آنارشیست‌های بوم‌شناختی (برای مثال، ترینر،<sup>۲</sup> ۲۰۱۰؛ [مؤسسه‌ی سیمپلیسیتی](#) استرالیا<sup>۳</sup>) و سایرین را نیز در برمی‌گیرد. ابهام در معنای رشدزدایی مسئله‌ای است هم برای طرفداران و هم برای منتقدانش که گاهی اوقات آن را نادرست بازنمایی می‌کنند.

من با تمرکز بر کتاب تازه‌ی *دفاع از رشدزدایی*<sup>۴</sup> (۲۰۲۰) به قلم جیورجوس کالیس،<sup>۵</sup> سوزان پاولسون،<sup>۶</sup> جاکومو دالیسا<sup>۷</sup> و فدریکو دماریا<sup>۸</sup> (در این‌جا، «نویسندگان») رشدزدایی را به‌اختصار مورد بحث و بررسی قرار خواهم داد. مایک دیویس<sup>۹</sup> این کتاب را به‌عنوان کتابی «فصیح و مبرم» توصیه کرده است. خود نویسندگان اعلام می‌کنند: «هدف این کتاب برانگیختن و توانمندسازی شهروندان، سیاست‌گذاران و فعالان برای تغییر معاش و سیاست در جهت بهزیستی عادلانه است.» (ص. ۵)

---

\* این جستار برای نخستین بار تحت عنوان «در باب رشدزدایی» در *جایگاه ما در جهان: نشریه‌ی سوسیالیسم بوم‌شناختی* در ۲۲ ژوئن ۲۰۲۱ منتشر شد.

<sup>۱</sup> Degrowth

<sup>۲</sup> Trainer

<sup>۳</sup> Australian Simplicity Institute

<sup>۴</sup> *The Case for Degrowth*

<sup>۵</sup> Giorgos Kallis

<sup>۶</sup> Susan Paulson

<sup>۷</sup> Giacomo D'Alisa

<sup>۸</sup> Federico Demaria

<sup>۹</sup> Mike Davis

از نظر آن‌ها:

رشدزدایی این قضیه را مطرح می‌کند که ما باید متفاوت و همچنین کم‌تر تولید و مصرف کنیم. باید درحالی‌که کیک [اقتصادی] کوچک می‌شود، بیشتر به اشتراک بگذاریم و منصفانه‌تر توزیع کنیم. انجام این کار به شیوه‌هایی که از زندگی مسرت‌بخش در جوامع و محیط‌های مقاوم پشتیبانی کنند، مستلزم ارزش‌ها و نهادهایی است که انواع متفاوتی از اشخاص و روابط را به وجود می‌آورند. (همان)

با این حال، رشدزدایی «مدعی یک نظریه یا برنامه‌ی عمل واحد نیست. شبکه‌ای بسیار متنوع از متفکران و کنشگران با ابتکارات مختلفی آزمایش می‌کنند و درگیر مباحثات سالمی می‌شوند درباره‌ی این که رشدزدایی چیست و در زمینه‌های مختلف چه شکلی می‌تواند یا باید به خود بگیرد.» (ص. ۱۹)

بنابراین، رشدزدایی به صورت *décroissance* در زبان فرانسه، *decrescita* در کاتالونیا و *sumak kawsay* (کلمه‌ی باستانی مردم کچوا<sup>۱۰</sup> به معنای «زندگی خوب») یا *Bon Vivir* در آمریکای لاتین، *Ubuntu* در آفریقای جنوبی و غیره ظاهر می‌شود.

## منابع فکری رشدزدایی

رشدزدایی اساساً در مورد انتخاب «[ساده‌گری داوطلبانه](#)»<sup>۱۱</sup> به‌عنوان سبک زندگی است. ساده‌گری داوطلبانه ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد. در ایالات متحده، خاستگاه فکری آن در [ترنسندن‌تالیسم آمریکایی](#) و مستقیم‌تر از همه در تعالیم رالف والدو امرسون<sup>۱۲</sup> و نمونه‌ی عملی‌تر هنری دیوید ثورو<sup>۱۳</sup> نهفته است. در سنت غربی، ساده‌گری درون‌مایه‌ای در مسیحیت است. بنا به گفته‌ی قدیس توماس آکوئیناس،

<sup>۱۰</sup> Quechua

<sup>۱۱</sup> Voluntary simplicity

<sup>۱۲</sup> Ralph Waldo Emerson

<sup>۱۳</sup> Henry David Thoreau

خداوند بی‌نهایت ساده است. محافل مذهبی کاتولیک رومی و انگلیکن<sup>۱۴</sup> فرانسویسکن‌ها نیز برای ساده‌گری شخصی می‌کوشند. اعضای «انجمن مذهبی دوستان» (کویکرها)<sup>۱۵</sup> «عهد ساده‌گری»<sup>۱۶</sup> را تمرین می‌کنند که عبارتست از ساده کردن زندگی خود برای تمرکز بر آنچه اهمیت دارد و نادیده گرفتن یا اجتناب از آنچه کم‌اهمیت است. ساده‌گری اصل [آنا‌بابتیسم](#) است.

منابع اخیر رشدزدایی از «باشگاه رم»<sup>۱۷</sup> الهام گرفته‌اند؛ اندیشکده‌ای که دفتر مرکزی آن در وینترتور<sup>۱۸</sup> سوئیس است. میدوز<sup>۱۹</sup> و همکاران (۱۹۷۲) کتاب [حدود رشد](#)<sup>۲۰</sup> را منتشر کردند، گزارشی که در موسسه‌ی فناوری دانشگاه ماساچوست<sup>۲۱</sup> (MIT) با استفاده از مدل‌های شبیه‌سازی برای پیش‌بینی آینده‌ی رشد اقتصادی در سیاره‌ای با منابع محدود تهیه شده بود. در سال ۲۰۱۲، راندرز<sup>۲۲</sup> (۲۰۱۲)، یکی از پژوهش‌گران مطالعه‌ی اصلی، آخرین گزارش ۲۰۵۲: *پیش‌بینی جهان در چهل سال آینده*<sup>۲۳</sup> را منتشر کرد. منابع فکری جالب‌تر عبارت‌اند از کتاب ای. اف. شوماخر<sup>۲۴</sup> به نام *کوچک زیباست: اقتصاد گویی مردم اهمیت دارند*<sup>۲۵</sup> (۱۹۷۳) و [اقتصاد](#)

<sup>۱۴</sup> Anglican

<sup>۱۵</sup> Religious Society of Friends (Quakers)

<sup>۱۶</sup> Testimony of Simplicity

<sup>۱۷</sup> Club of Rome

<sup>۱۸</sup> Winterthur

<sup>۱۹</sup> Meadows

<sup>۲۰</sup> *The Limits to Growth*

<sup>۲۱</sup> Massachusetts Institute of Technology

<sup>۲۲</sup> Randers

<sup>۲۳</sup> ۲۰۵۲: *A Global Forecast for the Next Forty Years*

<sup>۲۴</sup> E. F. Schumacher

<sup>۲۵</sup> *Small is Beautiful: Economics as if People Mattered*

بودیستی»<sup>۲۶</sup> (۱۹۶۶)، و همچنین اقتصاد وضعیت ایستای هرمان دالی<sup>۲۷</sup> همچون «به سوی یک اقتصاد وضعیت پایا»<sup>۲۸</sup> (۲۰۰۸)، و دیگران (نک. [اینجا](#)).

## از ایده‌ها تا یک جنبش

پس از رادیکالیزاسیون دهه‌ی ۱۹۶۰، ساده‌گری داوطلبانه به روندی در روند «بازگشت به زمین» و جنبش هیپی‌ها تبدیل شد. در اواخر دهه‌ی ۲۰۰۰، من با افراد و گروه‌های ساده‌گری داوطلبانه در شمال کالیفرنیا ارتباط برقرار کردم تا درباره‌ی آن‌ها و اجتماعات هدفمند<sup>۲۹</sup> موجود بیاموزم. برخی از افرادی که ملاقات کردم، دارایی‌ها و نیازهای مادی خود را به حداقل رسانده و خودشان را از بخش اعظم روابط پولی جدا کرده بودند. اجتماعات هدفمندی که من از آن‌ها بازدید کردم به‌طور مشابهی معطوف به هدف یافتن نقطه‌ی مطلوب برای به حداکثر رساندن زندگی جمعی بر اساس ارزش‌های مشترک بودند درحالی‌که فضای کافی برای انتخاب‌های فردی باقی می‌گذاشتند. باین‌حال، تاریخ زندگی جمعی در ایالات‌متحده از قرن نوزدهم دلگرم‌کننده نبوده است. (نک. پی‌نوشت ۱) جنبش رشدزدایی اخیراً میان دانشگاهیان سبز گسترش یافته است و به‌این‌ترتیب برخی تلاش می‌کنند آن را «نظریه‌پردازی» کنند.

## رشد یا سرمایه‌داری؟

ادبیات رشدزدایی، توجه را بر رشد اقتصادی به معنای افزایش سالانه در تولید ناخالص داخلی (GDP) و رشد مادی به معنای «افزایش کمیت ماده و انرژی تبدیل‌شده» در همان کشور در یک سال متمرکز می‌کند. همان‌طور که نویسندگان

<sup>۲۶</sup> Buddhist Economics

<sup>۲۷</sup> Herman Daly

<sup>۲۸</sup> Towards a Steady-State Economy

<sup>۲۹</sup> Intentional communities

اجتماع هدفمند، اجتماع مسکونی داوطلبانه‌ای است که از آغاز برای داشتن میزان بالایی از انسجام اجتماعی و کار گروهی طراحی شده است.

خاطرنشان می‌کنند، اگرچه دانشمندان جهانی توافق دارند که رشد مادی برای سلامت بوم‌شناختی سیاره‌ی زمین مضر است، اما رشد اقتصادی به‌طور کلی تقریباً در سراسر طیف سیاسی به‌عنوان ارزشی مثبت برای جامعه تجلیل می‌شود.

همان‌طور که نویسندگان اشاره می‌کنند، دلایل خوبی هست برای انتقاد از رشد اقتصادی که با تولید ناخالص داخلی اندازه‌گیری می‌شود. همه‌ی درآمدها یا مخارج صرف‌نظر از منبع آن‌ها به رشد اقتصادی کمک می‌کنند و از این‌رو تولید ناخالص داخلی افزایش می‌یابد. قطع درختان یک جنگل برای فروش چوب به بازار الوار، فارغ از تأثیر منفی آن بر تنوع زیستی و تغییرات اقلیمی و لذت ناب انسان‌ها از بودن در جنگل، تولید ناخالص داخلی را افزایش می‌دهد.

اما نویسندگان برای ایجاد ارتباطی نظام‌مند میان رشد اقتصادی و رشد مادی تلاش نمی‌کنند، زیرا آن‌ها منابع رشد اقتصادی را در نظر نمی‌گیرند: تقاضای سرمایه‌گذاری و تقاضای مصرف‌کننده. در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، سرمایه‌گذاری سرمایه‌دار است که رشد اقتصادی را به‌پیش می‌راند و خودش توسط سود سرمایه‌دار هدایت می‌شود. به تعبیر مارکس، سرمایه ارزش خودگسترده‌ای است که در ساده‌ترین شکل آن، سرمایه‌ی پولی، به صورت  $M \rightarrow M'$  بیان می‌شود که در آن  $M' > M$ . سرمایه‌ی صنعتی شامل دورپیمایی تولید است:

$$M \rightarrow C \rightarrow P \rightarrow C' \rightarrow M' \quad \pi = M' - M$$

( $M$  = سرمایه‌ی پولی آغازین/هزینه‌ی تولید،  $C$  = مواد خام + سرمایه‌ی ثابت + نیروی کار،  $P$  = تولید،  $C'$  = محصول،  $M'$  = عایدی)

یعنی سرمایه‌داران سرمایه‌ی پولی را در مواد خام، ماشین‌آلات و نیروی کار برای تولید  $P$  کالای  $C'$  سرمایه‌گذاری می‌کنند که امیدوارند آن را در بازار کالا به بهای  $M'$  بیشتر از  $M$  بفروشند و در نتیجه سود  $\pi$  را به دست آورند. این فرایند ارزش‌افزایی سرمایه به بازار مصرفی نیاز دارد. بنابراین، فرایند انباشت سرمایه (رشد) مستلزم بازار مصرفی همواره در حال گسترش است. (نک. پی‌نوشت ۲)

منابع رشد اقتصادی و مادی در همین‌جا نهفته است. رشد اقتصادی مداوم به رشد مادی (افزایش استفاده از ماده و انرژی برای گسترش تولید) نیاز دارد. تقاضای مصرفی

اگرچه برای ارزش‌افزایی سرمایه ضروری است، اما خودش مشروط به نظام سرمایه‌داری است که از طریق پروپاگاندا (تبلیغات و بازاریابی) و همچنین تأمین اعتبار مصرف‌کننده برای گسترش تقاضای مؤثر (تقاضا با پشتوانه‌ی پول) «خواست‌ها» و «نیازهای» جدید را ایجاد می‌کند. البته، بحران‌های ادواری و درازمدت سرمایه‌داری نیز مداخله می‌کنند. اقتصاد کینزی از تشخیص این نکته نشأت گرفت که بازار سرمایه‌داری اگر به حال خودش واگذاشته شود گهگاه به بحران مصرف و سرمایه‌گذاری برمی‌خورد و دولت سرمایه‌داری می‌تواند و باید با ابزارهای بودجه‌ی دولتی و مشی پولی بانک مرکزی برای تقویت تقاضاهای سرمایه‌گذاری و مصرفی مداخله کند.

ادعا می‌شود که تمرکز بر رشد نظرگاه ممتازی را برای بررسی منابع رشد ارائه می‌دهد. برای مثال، استدلال می‌شود که در دهه‌ی ۱۹۷۰ وقتی فرض بر این بود که یک‌سوم انسان‌ها در کشورهای «سوسیالیستی» (اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی، چین، ویتنام، کره‌ی شمالی و کوبا) زندگی می‌کنند، تمرکز بر رشد مستلزم توجه به ویژگی‌های تولیدگرایانه‌ی اقتصادهای «سوسیالیستی» بود، امری که تمرکز بر «سرمایه‌داری» نادیده می‌گرفت. با این حال، امروزه اکثر ناظران موافق‌اند که انسان‌ها به‌طور کلی در یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی احتمالاً به‌استثنای اقتصادهای بسیار کوچک کوبا و کره‌ی شمالی زندگی می‌کنند.

می‌توان ادعا کرد که مخارج مصرفی گاهی اوقات تا حد زیادی رشد را در اقتصادهای سرمایه‌داری هدایت می‌کنند. به‌عنوان مثال، در ایالات متحده ۷۰٪ تولید ناخالص داخلی ناشی از مخارج مصرفی است. با این حال، تقاضای مصرفی بالا در اقتصادهای سرمایه‌داری صنعتی شمال جهان (و به‌زودی چین) به تولید برای سود و انباشت سرمایه‌ی همواره در حال رشد وابسته است که محرک رشد اقتصادی‌اند. این واقعیت در هر رکود اقتصادی و حتی بیشتر از آن در کساد اقتصادی آشکار می‌شود (به‌عنوان مثال، دهه‌ی ۱۹۳۰ در ایالات متحده). هنگامی که سرعت تولید به‌طور قابل‌توجهی کاهش می‌یابد یا حتی متوقف می‌شود، مردم کارگر به‌طور دسته‌جمعی اخراج می‌شوند و تقاضای مصرفی در نتیجه سقوط می‌کند. در مقابل، بهبود اقتصادی و از این‌رو بازگشت به رشد اقتصادی، به دنبال سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران و متعاقباً اشتغال بیشتر و شاید حتی دستمزدهای

بالتر و در نتیجه تجدید تقاضای مصرفی می‌آید. بنابراین، اولویت انباشت سرمایه‌داری برای سود در بحث از منابع رشد آشکار می‌شود.

## استراتژی برای تحول اجتماعی

از آنجایی که جنبش رشدزدایی بخشی از جنبش سبز است که از نظریه‌ی اجتماعی و به‌ویژه هرگونه نظریه‌ای در مورد «سرمایه‌داری» پرهیز می‌کند، استراتژی آن توصیفی و متمرکز بر جنبش‌های مقاومت در برابر جنبه‌هایی از شیوه‌ی وجود اجتماعی در سرمایه‌داری صنعتی است. بنابراین، نویسندگان در فصلی با عنوان «ایجاد تغییرات در میدان عمل» می‌نویسند: «در اینجا ما استدلالی را در دفاع از رشدزدایی از پایه بنا می‌کنیم و از افرادی می‌آموزیم که حواس مشترک روزمره را با روحیه‌ی رشدزدایی تجسم می‌بخشند و انجام می‌دهند. این امر با برنامه‌های جهانی برای کنترل خسران تنوع زیستی و تغییرات اقلیمی متفاوت است، اما آن‌ها را در تقابل انحصاری نمی‌دانیم.» (ص. ۴۴)

فکر می‌کنم که آموختن از تمام تجربیات کنونی و گذشته‌ی مقاومت در برابر شیوه‌ی زندگی سرمایه‌داری، از جمله تلاش برای خروج از آن «با تولید و مصرف متفاوت و همچنین کم‌تر»، ارزش زیادی دارد. نویسندگان به‌درستی تأکید می‌کنند که هنوز تأمین غیرسرمایه‌داری ملزومات که از زنان و خانواده آغاز می‌شود، پشتیبان بخش اعظم اساسی‌ترین حوزه‌های زندگی است. آن‌ها درعین حال که اشاره می‌کنند «اشتراک می‌تواند به‌سوی رشد یا رشدزدایی و به‌سوی دفاع از وضع موجود یا ایجاد تغییر از طریق مفصل‌بندی‌های مجدد اجرایی عقل سلیم معطوف شود»، می‌افزایند:

ما خواهان قدردانی بیشتر از اشکال مراقبت و بازتولید و مصرف اجتماعی از جمله

باغچه‌های اشتراکی، کشاورزی به‌پشتوانه‌ی اجتماع و شبکه‌های کشت‌بوم‌شناسی<sup>۳۰</sup>

هستیم؛ کمون‌های بوم‌شناختی،<sup>۳۱</sup> مناسبات زندگی مشترک و مسکن مشترک؛

<sup>۳۰</sup> Agroecology

<sup>۳۱</sup> Eco-communes



نرم افزار همتا-به-همتا،<sup>۳۲</sup> سخت افزار، کمون های دیجیتال، و محافل هم‌فرزندپروری و مراقبت از کودکان. (صص. ۴۵-۴۶)

اما نویسندگان متوجه‌اند که «باین‌حال، اندیشیدن به تغییر به‌عنوان مسئله‌ی خواست فردی، ساده‌لوحانه است». (ص. ۵۰) آن‌ها می‌افزایند: «کنش شخصی نخستین گام به‌سوی ساختن جوامعی است که تغییرات موردنیاز را در سیاست‌ها و نهادها به اجرا می‌گذارند.» (ص. ۵۱)

اگرچه من با نسخه‌ی کلی آن‌ها موافقم، اما بوته‌ی آزمون این است که چگونه می‌توان این فرایندهای تغییرات فردی و اجتماعی هم‌زمان را اجرا کرد. به‌عنوان مثال، اشاره‌ی آن‌ها به بحران ۲۰۰۹-۲۰۱۶ در یونان توجه را به این نکته جلب می‌کند که چگونه «بسیاری از یونانیان سرگشته از بحران ممتد، به ارزش در پروژه‌های تعاونی پی بردند...» (ص. ۵۳). هیچ بحثی در مورد نقش حکومت ائتلافی به رهبری سیریزا<sup>۳۳</sup> در آن بحران و چپ یونان، به‌ویژه سیریزا، از دیدگاه رسیدگی به علل ریشه‌ای بحران وجود ندارد، به‌گونه‌ای که زندگی مردم کارگر یونان را برای حل بحران یونان و جهان توانمند ساخته و بهبود بخشیده باشد. (برای چنین رویکرد انتقادی، نک. نیری، ۲۰۱۵)

درحالی‌که رشدزدایی، ما را به تولید و مصرف متفاوت و کم‌تر ترغیب می‌کند، هنوز به ایده‌ی پیشرفت در پیوند با پیشروی‌های علم و فناوری وابسته است. بنابراین نویسندگان می‌نویسند: «...ما نقشی را که تولید در مقیاس بزرگ با فناوری پیشرفته همچنان ایفا خواهد کرد، تشخیص می‌دهیم و مشاهده می‌کنیم که بسیاری از فرایندهای کوچک‌تر، از جمله آن‌هایی که به سمت اهدافی غیر از رشد معطوف شده‌اند، همچنین با ابداعات فناوری تقویت می‌شوند. (ص. ۵۹) درحالی‌که نویسندگان به «سایه‌ی مستمر» روابط قدرت در آینده‌ی رشدزدایی اشاره می‌کنند (آن‌ها نژادپرستی، تبعیض جنسی و طبقه‌گرایی را ذکر می‌کنند) به نظر نمی‌رسد نگران افزایش قدرت نخبگان فناوری و علمی باشند که ناگزیر به دنبال جامعه‌ی فناوری پیشرفته می‌آید که

<sup>۳۲</sup> Peer-to-peer

<sup>۳۳</sup> SYRIZA

آن‌ها پذیرا می‌شوند. همچنین، محل تردید است که جامعه‌ی فناوری پیشرفته با ردپای بوم‌شناختی کوچک‌تر که رشدزدایی هدف خود قرار می‌دهد، سازگار باشد.

## تغییرات سطح کلان

نویسندگان تشخیص می‌دهند که تغییرات سطح خرد باید با دگرگونی‌های سطح کلان تکمیل شود. آن‌ها پنج مورد از «اصلاحاتی» از این دست را به جوامع سرمایه‌داری کنونی در شمال جهان پیشنهاد می‌کنند: «نیو دیل سبز بدون رشد؛ درآمدها و خدمات همگانی؛ سیاست‌ها برای بازپس‌گیری کامنز؛<sup>۳۴</sup> کاهش ساعات کار؛ و بودجه‌ی دولتی که از چهار مورد اول حمایت می‌کند.» (ص. ۶۵)

آن‌ها به‌درستی از وعده‌های «رشد و رونق سبز که به‌طور گسترده‌ای به‌عنوان افزایش درآمد و ثروت مادی درک می‌شود»، انتقاد می‌کنند؛ از جمله در نیو دیل سبز (ص. ۶۷) که در تضاد با بینش رشدزدایی درباره‌ی تولید و مصرف کم‌تر و کوچک شدن کیک اقتصادی است.

نویسندگان بر اصلاحات دیگری نظیر درآمدها و خدمات همگانی پای می‌فشارند، زیرا آن‌ها «آزادی»<sup>۳۵</sup> "نه" گفتن به روابط دستمزدی استثمارگرانه را فراهم می‌کنند.» (ص. ۷۰) رویکرد مشابهی برای بازپس‌گیری کامنز (با ذکر بهداشت، سلامت و مشترکات مراقبتی به‌عنوان مهم‌ترین موارد)، کاهش ساعات کار و غیره عرضه شده است. رشدزدایی، همان‌طور که نویسندگان ترسیم می‌کنند، «...یک مجاهدت جمعی برای دوام بخشیدن به زندگی از طریق حمایت مادی و معنادار است که معطوف به کسب سود نشده باشد.» (ص. ۷۱)

در این‌جا دوباره آن‌ها به عمق واقعیت اجتماعی-اقتصادی نفوذ نمی‌کنند. هیچ میزانی از «درآمدها و خدمات همگانی» در هیچ جامعه‌ی سرمایه‌داری، «روابط دستمزدی استثمارگرانه» را منحل نخواهد کرد. همان‌طور که کارل مارکس در مجلد یک سرمایه (۱۸۶۷) نشان داده است، استثمار کار مزدی در همان نقطه‌ی تولید با

<sup>۳۴</sup> Commons

در قانون مالکیت انگلیسی-آمریکایی به معنای بخشی از اراضی برای استفاده‌ی عموم.

روابط کار-سرمایه درمی آمیزد. به این معنا که دستمزدهای کارگر از ارزش آنچه تولید می‌کند به‌اضافه‌ی ارزش ابزار تولید و مواد خام مورد استفاده، به مقدار ارزش اضافی (سود) کم‌تر است. یعنی سود برابر است با زمان کار پرداخت نشده. تا زمانی که کارگران در اقتصاد سرمایه‌داری کار می‌کنند، فارغ از این که چه اصلاحاتی در شرایط کارشان صورت بگیرد، استثمار خواهند شد. این امر مثال دیگری از این موضوع فراهم می‌کند که چگونه نویسندگان و همچنین اساس فکری جنبش رشدزدایی، با دوری جستن از هر نظریه‌ی اجتماعی، واقعیت اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را نادیده می‌گیرند.

### استراتژی‌های تغییر در سراسر جامعه

نویسندگان با نقل قول از اریک اُالین رایت،<sup>۳۵</sup> سه استراتژی را برای دگرگونی اجتماعی-اقتصادی نام می‌برند (ص. ۸۷): بینابینی (ساخت بدیل‌ها در رخنه‌ها و درزهای نظام کنونی)، همزیایی (کار درون نظام برای اصلاحات) و گسست (اختلال یا شورش علیه نظام‌های مسلط). من قبلاً راجع به دو مورد اول بحث کرده‌ام. اما بحث اندکی در این کتاب درباره‌ی استراتژی‌ها برای دگرگونی انقلابی (نه فرگشتی) وجود دارد. بهار عربی، اشغال وال استریت<sup>۳۶</sup> و [این‌دیگنادوس اسپانیایی](#)<sup>۳۷</sup> (جنبش ضد ریاضت اقتصادی)، نزدیک‌ترین نمونه‌ی آن‌ها به «کنش انقلابی» است. هیچ‌یک از این‌ها در جایی که رخ داده‌اند، منجر به رشدزدایی نشده‌اند. به‌علاوه، هیچ‌یک از این‌ها به‌صراحت نظم سرمایه‌داری غالب را به چالش نکشیده‌اند، چه رسد به فراروی از آن.

نویسندگان درباره‌ی ایجاد ائتلاف برای دگرگونی اجتماعی صحبت می‌کنند. آن‌ها عبارت‌اند از: «...دوستداران طبیعت، کادر مراقبت، خانواده‌های دارای فرزند، شیفتگان دوچرخه‌سواری، وگان‌ها، حرفه‌ای‌های پرکار، هیپی‌ها، افراد بیکار، خانواده‌های بدهکار، پناه‌جویان اقلیمی، طرفداران بازگشت به زمین، شهروندان سالخورده، افرادی که درگیر جنبش‌های استعماری و ضدسرمایه‌داری هستند و غیره.» (ص. ۹۸) آن‌ها «کارگران،

<sup>۳۵</sup> Erik Olin Wright

<sup>۳۶</sup> Occupy Wall Street

<sup>۳۷</sup> Spanish Indignados

فمینیست‌ها، ضدنژادپرستان و اعضای اجتماعات کم‌درآمد» را نیز به‌عنوان «متحدان حیاتی» اضافه می‌کنند. (همان) و موارد دیگری نیز وجود دارد: «افرادی که در تولید کارگاهی، ساخت‌وساز، حمل‌ونقل، مدارس، و سایر مهمان‌داری، خواربارفروشی بخش‌ها کار می‌کنند ... و سازمان‌های کارگری، از اتحادیه‌های کارگری متعارف گرفته تا اجتماعات آنلاین، برای بسیج محوری هستند.» (همان)

موارد بیشتری در این فهرست اجمالی کنشگران برای تغییر و تحول اجتماعی در جهت رشدزدایی وجود دارد. اما حتی خود نویسندگان نیز در جایی دیگر خردمندانه ذکر کرده‌اند که لزومی ندارد اشتراک با رشد ناسازگار باشد. چرا هر یک از این کنشگران و اقدامات آن‌ها ضرورتاً ضررشد است؟

نویسندگان با درک این که هیچ ایده‌ی روشنی از این ندارند که چه کسی بسیج می‌شود و چگونه می‌تواند بر دگرگونی اجتماعی در جهت رشدزدایی تأثیر بگذارد، اقرار می‌کنند: «شاید هنوز متقاعد نشده باشید که سیاست رشدزدایی امکان‌پذیر است. ما هم شک و تردیدهای خودمان را داریم.» (ص. ۱۰۸)

## اظهارات پایانی

رشدزدایی بر مسئله‌ی رشد در سیاره‌ای با منابع محدود پرتو می‌افکند. همچنین جامعه‌ی انسانی کوچک‌تری را متصور می‌شود که از طریق تولید و مصرف کم‌تر و به شیوه‌هایی از لحاظ بوم‌شناختی پایدارتر با کیک اقتصادی در حال کوچک شدن زندگی می‌کند و نه تنها از ضرورت بلکه مطلوبیت آن نیز دفاع می‌کند که با اشکال مختلف مقاومت در برابر رشد و اتوپیاها برای اجتناب از آن بیان می‌شود.

باین حال، همان‌طور که نویسندگان این کتاب پرترفدار نشان می‌دهند، جنبش رشدزدایی آگاهانه از هر نظریه‌ای در مورد جامعه و به‌ویژه تمدن سرمایه‌داری صنعتی انسان‌محور اجتناب می‌کند. بنابراین، رشد به جای یک اجبار نظام‌مند به‌عنوان یک انتخاب فرهنگی ظاهر می‌شود.

چند رقم آماری باید مسئله‌ای را که رشدزدایی از آن اجتناب می‌کند، کاملاً روشن سازد. طبق گزارش کردیت سوئیس<sup>۳۸</sup> (۲۰۱۶)، ۳/۵ میلیون نفر از ثروتمندترین‌ها در سراسر جهان (۰/۷٪ از جمعیت جهان) ۱۱۶ تریلیون دلار یا ۴۵/۶٪ از ثروت جهان را تحت کنترل خود دارند (البته، حتی در این گروه کوچک، ثروت به‌شدت در دستان زیرگروه حتی کوچک‌تری متمرکز است). سهم ۳/۵ میلیارد نفر از فقیرترین آدم‌ها (۷۳٪ از جمعیت جهان) ثروتی تنها بالغ بر ۶/۱ تریلیون دلار یا به‌طور متوسط هرکدام کم‌تر از ۱۰.۰۰۰ دلار است (البته اکثریت این گروه فاقد ثروت یا حتی دارای ثروت منفی در قالب بدهی هستند).

از سوی دیگر، طبق گزارش **بانک جهانی**، حدود ۸۵٪ از مردم جهان با درآمد روزانه‌ای کم‌تر از ۳۰ دلار و ۶۳٪ از آن‌ها با کم‌تر از ۱۰ دلار روزانه زندگی می‌کنند. واضح است که بخش اعظم منابع جهانی در شمال جهان توسط جمعیت مرفه استفاده می‌شود.

واضح است که برای پایان مؤثر به رشد، باید از *اقتصادهای تولیدکننده‌ی ثروت*، به‌ویژه *اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی انسان‌محور جهانی*، فراتر رفت. اگر انباشت ثروت توسط بخش بسیار کوچکی از مردم بر روی کره‌ی زمین (۰/۷٪ از کل جمعیت جهان) را متوقف کنیم و تمام آنچه این نخبگان حاکم می‌توانند برای گذران زندگی بسیار راحتی تا آخر عمرشان مصرف کنند، در اختیار آن‌ها بگذاریم، می‌توانیم از بخش اعظم ثروت موجود برای بهبود زندگی ۸۵٪ از جمعیت جهان که نیازهای اولیه‌شان برآورده نشده است، استفاده کنیم. دوم این که، اقدامی ساده یعنی امتناع از تولید به‌منظور انباشت ثروت هنگامت برای بخش بسیار کوچکی از جمعیت جهان (و برای هر کس دیگری در آینده) ردپای بوم‌شناختی بشریت را به‌طور اساسی و بلافاصله کاهش خواهد داد؛ که گامی غول‌آسا در جهت بازیابی سلامت بوم‌کره محسوب می‌شود.

علاوه بر این، با عدم تشخیص تمدن سرمایه‌داری صنعتی انسان‌محور به‌عنوان منشأ بحران‌هایمان، جنبش رشدزدایی نمی‌تواند کنشگران اجتماعی‌ای را شناسایی کند که می‌توانند با گذار به اقتصاد وضعیت پایا همسو با آنچه جنبش رشدزدایی متصور

<sup>۳۸</sup> Credit Suisse

می‌شود و فرهنگِ بودن برخلاف فرهنگِ داشتن، در اقدام برای پایان دادن به رشد سهم داشته باشند.

به اعتقاد من جنبش رشد‌زدایی می‌تواند اندک چیزهایی از جنبش‌های سوسیالیست و سوسیالیست بوم‌شناختی بیاموزد، درست همان‌طور که این جنبش‌ها اغلب ضرورت جمعیت جهانی کوچک‌تر و نیاز به کوچک شدن کیک اقتصادی و در برخی موارد حتی نیاز به تولید و مصرف متفاوت را در نظر نگرفته‌اند.

آخرین و محوری‌ترین مسئله رابطه‌ی فرهنگ با طبیعت است. جنبش رشد‌زدایی درحالی‌که شاخه‌ای از جنبش سبز است، به طرز عجیبی به گلاویز شدن مستقیم با روابط بدخیم میان بشر و بقیه‌ی طبیعت که در انسان‌محوری بازتاب می‌یابد، بی‌علاقه به نظر می‌رسد. از لحاظ تاریخی تمام ثروت از غارت طبیعت از طریق استثمار مردم کارگر به دست می‌آید. نظریه و عمل سوسیالیسم بوم‌محور که توسعه داده‌ام (نیری، ۲۰۱۸، ۲۰۲۰، ۲۰۲۱) در بینشی مشابه درباره‌ی بشریت بسیار کوچک‌تری که در اقتصادهای عمدتاً محلی، بسیار متفاوت و بسیار کم‌تر تولید و مصرف می‌کند، سهیم است. اما همچنین حول محور بهبود رابطه‌ی بیمارگون ما با طبیعت و رای انسان‌متمركز است. در این رابطه از فرهنگ‌های شکارچی-گردآور و حکمت مردمان بومی نظیر فرهنگ دوسویگی و قدردانی بهره می‌برد که بشریت را عمیقاً ریشه‌دوانده در شبکه‌ی حیات بر سیاره‌ی زمین می‌بینند.

## منابع:

Marx, Karl. *Capital: A Critique of Political Economy: Volume 1, The Process of Production of Capital*. ۱۸۶۷.

Meadows, Donella H; Meadows, Dennis L; Randers, Jørgen; Behrens III, William W. [\*The Limits to Growth; A Report for the Club of Rome's Project on the Predicament of Mankind\*](#). ۱۹۷۲.

Nayeri, Kamran. "[Greece: The Road Forward As If the Planet and People Matter](#)." *Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism*. June ۲۰, ۲۰۱۵.

\_\_\_\_\_ . "[The Crisis of Civilization and How to Resolve It: An Introduction to Ecocentric Socialism.](#)" Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism. October ۱۵, ۲۰۱۸.

\_\_\_\_\_ . "[The Coronavirus Pandemic as the Crisis of Civilization.](#)" Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism. March ۱۹, ۲۰۲۰.

----- . "[The Case for Ecocentric Socialism.](#)" Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism. July ۴, ۲۰۲۱.

Randers.Jøgen. [۲۰۵۲ – A Global Forecast for the Next Forty Years.](#)

۲۰۱۲.

Strauss, Ilena E.. "[The Hot New Millennial Housing Trend Is a Repeat of the Middle Ages.](#)" The Atlantic. September ۲۶, ۲۰۱۶.

Trainer, Ted. *The Transformation to a Sustainable and Just World.*

۲۰۱۰.

**قدردانی:** از هومن کاسبی به خاطر ترجمه‌ی این مقاله سپاسگزارم.

## یادداشت‌ها

۱. بسیاری از آن‌ها به دلیل اختلافات داخلی، عمری بسیار کوتاه داشتند و حداکثر چند سال دوام آوردند. چند فرقه‌ی مذهبی پابرجا مانده‌اند، اما برای اکثریت عمده‌ی مردم چندان جذابیتی نداشته‌اند. «مطابق با اداره‌ی سرشماری، در هر خانوار متوسط آمریکایی در سال ۲۰۱۰ [کم‌تر از سه نفر](#) زندگی می‌کردند. خانوارهای تک‌نفره فقط حدود ۱۳ درصد از کل خانوارهای آمریکایی را در سال ۱۹۶۰ تشکیل می‌دادند. در سال ۲۰۱۹ «پیمایش جامعه‌ی آمریکا» ۱۳۹/۶۹ میلیون واحد مسکونی را شمارش کرد که ۱/۱۵ میلیون نسبت به سال ۲۰۱۸ و ۷/۹۰ میلیون نسبت به رقم ۱۳۱/۷۹ میلیون نفر در سال ۲۰۱۰ افزایش داشت. (همچنین نک. استراوس، ۲۰۱۶<sup>۳۹</sup>)

۲. به بیان اکید، سه نوع بازار وجود دارد، بازار مصرفی که در ایالات متحده ۷۰٪ از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد، بازار سرمایه (به‌عنوان مثال، ماشین‌آلات)، و بازار اجناس تجملی (که سروساات طبقه‌ی سرمایه‌دار و پیرامون بی‌واسطه‌ی آن را تأمین می‌کند).

---

<sup>۳۹</sup> Strauss